

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

دوره دوم، شماره بیست و دوم و بیست و سوم

پاییز و زمستان ۱۳۷۹، صص ۱۰۲ - ۸۹

رهیافت روان‌شناسی اجتماعی در مورد تفاوت‌های جنسی در رفتار انحرافی

دکتر حبیب احمدی*

چکیده

با آغاز ربع چهارم قرن بیستم تفاوت‌های جنسی در رفتار اجتماعی، به‌ویژه تفاوت در رفتار انحرافی و پایداری آن در فرهنگ‌های مختلف توجه روان‌شناسان اجتماعی را به خود جلب کرد. مطالعات آنها نشان داد که جامعه نقش مؤثری در این تفاوت‌ها دارد. آنها جنسیت^۱ را به‌عنوان مفهومی اجتماعی و فرهنگی به‌طور نسبی، در ارتباط با سایر پدیده‌ها مورد ارزیابی قرار دادند و نه مفهومی زیست‌شناختی. در تبیین تفاوت‌های جنسی در رفتار اجتماعی نیز بیش از آنکه به عوامل زیستی و روان‌شناختی بپردازند، متغیرهای اجتماعی و مؤلفه‌های فرهنگی را مورد توجه قرار دادند. به لحاظ تاریخی، میزان جرایم مردان، به‌استثنای برخی جرایم نظیر فحشا به مراتب بالاتر از زنان بوده است. در سال ۱۹۹۷ میلادی، ۷۸ درصد کل جرایم ثبت شده در ایالات متحده آمریکا را مردان مرتکب شده‌اند که ۷۴/۵ درصد آنها جرایم شدید بوده است. (۱۷) اگر چه، پیمایش‌های بین‌المللی نشان می‌دهد که به ازای هر زن مجرم ۱۵ مرد مجرم وجود دارد، ولی تمایل اصلی

*- استادیار بخش جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز.

گروه‌های طرفدار جنسیت، بحث روی حداقل تفاوت‌های جنسی در رفتار اجتماعی است. در مقابل جهتگیری^۱، و تفاوت‌های اغراق آمیزی که طرفداران تبیین‌های زیستی و روانی در رفتار اجتماعی زنان و مردان گزارش نموده‌اند، روان‌شناسان اجتماعی مدافع تساوی حقوق زن و مرد^۲ به تبیین‌های اجتماعی و فرهنگی توجه نموده و معتقدند که باید در مورد زنان تغییر نگرش به وجود آید و زنان باید در شخصیت، تمایلات رفتاری و توانایی‌های ذهنی مساوی مردان تلقی شوند. این مقاله از یک‌طرف تبیین‌های زیستی و روان‌شناختی و از طرف دیگر تبیین‌های فرهنگی و اجتماعی را در مورد تفاوت‌های جنسی در رفتار انحرافی بررسی می‌کند.

واژه‌های کلیدی

جنس، جنسیت، رفتار انحرافی، جرم، بزهکاری، انحرافات جنسی، انحرافات اجتماعی، پیشداوری.

مقدمه

جنس^۳ نوعی طبقه‌بندی فیزیولوژیک است که افراد به آن تعلق داشته و به تفاوت‌های موجود در اندام مردان و زنان مربوط می‌شود، در حالی که جنسیت به تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی مردان و زنان ارجاع داده می‌شود و نوعی نقش اجتماعی است که هم مردان و هم زنان را در بر می‌گیرد. اینکه فرد چگونه رفتار می‌کند و دیگران چگونه با وی رفتار می‌نمایند، مواردی است که به جنسیت شخص بستگی دارد. تبیین تفاوت‌های جنسی در رفتار انحرافی نیازمند آن است که به دقت مشخص شود که نقش‌های اجتماعی مردان و زنان کدام است. دامنه این موضوع از توضیحاتی که بر روی تفاوت‌های ژنتیکی بین زنان و مردان توجه می‌کند تا توضیحاتی که به نقش فرایندهای اجتماعی شدن تأکید دارد، متفاوت است. در این رابطه سؤال عمده این است که: «در روان‌شناسی اجتماعی، تفاوت‌های جنسی تا چه حدودی بین مردان و زنان وجود دارد و این تفاوت‌ها تا چه حد بر رفتار انحرافیشان تأثیر می‌گذارد؟»

پیمایش‌های سازمان ملل در مورد میزان جرم و جنایت در کشورهای سراسر دنیا نشان می‌دهد که به‌طور کلی زنان کمتر از مردان به علت ارتکاب جرم و جنایت حبس می‌شوند. همچنین زنان کمتر به دلیل جنایات فجیع، مجرم شناخته می‌شوند. برای مثال، پیمایش‌های بین‌المللی نشان می‌دهد که به ازای هر زن مجرم به خشونت، ۱۵ مرد مجرم وجود دارد. (15) تا دهه هفتاد میلادی به دلیل سهم اندک مشارکت زنان در رفتار جنایی، موضوع جرایم زنان و سهم آن در کل جرایم از اهمیت کمتری برخوردار بود. در حالی که در دو دهه اخیر روان‌شناسان اجتماعی به دنبال یافتن علل روانی-اجتماعی تفاوت‌های جنسی در اعمال جنایی به‌عنوان یک رفتار اجتماعی بوده‌اند. علی‌رغم توجه روان‌شناسان اجتماعی بر تفاوت‌های فیزیکی بین زن و مرد و تأثیر تفاوت‌های جنسی بر میزان جرایم، بحث‌های آنها بیشتر بر عوامل فرهنگی‌بی‌متمرکز بوده که روی این تغییرات مؤثرند. در این مقاله تفاوت‌های جنسی در رفتار انحرافی با رویکرد روان‌شناسی اجتماعی از دو منظر زیستی و روان‌شناختی، از یک طرف و اجتماعی و فرهنگی از طرف دیگر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تبیین‌های زیستی و روان‌شناختی

بحث درباره تفاوت‌های جنسی و رفتار انحرافی با توجه به ویژگی‌های فیزیولوژیک دو جنس سابقه‌ای طولانی دارد. چارلز داروین بر این باور است که حتی در میان حیوانات نیز تفاوت‌های جنسی وجود دارد. نرها برای تصاحب ماده‌ها به جنگ و نزاع با یکدیگر می‌پردازند و در نهایت، پیروزی از آن کسی است که قوی‌تر است. کاربرد نظریه داروین برای تحقیقات روان‌شناسان اجتماعی به این ترتیب بود که آنها به تدریج فرض کردند که زنان و مردان در بسیاری از رفتارها و از جمله رفتارهای انحرافی، تفاوت داشته و سازگاری متفاوتی در برابر مشکلات خواهند داشت. در مقابل رخدادهای ناگوار، زنان و مردان هر یک راهکارهای خاص خود را انتخاب می‌کنند و سازگاری متفاوتی از خود نشان می‌دهند. روان‌شناسان اجتماعی شواهد گسترده‌ای در حمایت از فرضیات مربوط به تفاوت‌های جنسی در رفتار اجتماعی به منظور شناخت و پیش‌بینی واکنش زنان و مردان در برخورد با مشکلاتی که با آن روبه‌رو می‌شوند جمع‌آوری نموده‌اند. برای مثال،

مطالعات نشان می‌دهد که مردان تمایل بیشتری به مسائل جنسی نشان می‌دهند. آنها همچنین عواطف و احساسات را با رفتار انحرافی ارتباط داده و در فرهنگ‌های مختلف از زنان و مردان سؤال نمودند که در کدام حالت شما بیشتر متقلب و مضطرب می‌شوید و بعضاً با رفتار پرخاشگرانه و انحرافی از خود واکنش نشان می‌دهید؟

- تصور کنید که شریک زندگی شما رابطه عاطفی عمیق و احساسی با فرد دیگری از جنس مخالف خود برقرار کند، یا

- تصور کنید شریک زندگی شما از روابط جنسی با شخص دیگری لذت می‌برد؟

نتایج تحقیقات نشان داد که زنان بیشتر از مورد اول، یعنی از روابط عاطفی شریک زندگی خود با دیگران رنج می‌برند تا روابط جنسی وی، در حالی که در مورد مردان برعکس است. پیامدهای رفتاری این تفاوت، یک قاعده کلی است و موجب می‌گردد که مردان به منظور تصاحب زنان با یکدیگر رقابت می‌کنند و در همه جا از پیمان شکنی زنان در مسائل جنسی رنجیده می‌شوند، در حالی که زنان از پیمان شکنی در مسائل عاطفی رنج می‌برند. این تفاوت جنسی موجب می‌گردد که انحرافات جنسی زنان بیشتر جامعه را جریحه دار نموده و میزان مجازاتهای غیررسمی برای چنین انحرافات در مورد زنان سنگین‌تر از مردان است و در نتیجه مردان بیشتر مرتکب انحرافات جنسی می‌شوند. در تأیید این تفاوت‌های جنسی، تحقیقات روان‌شناسان نشان می‌دهد که از لحظه‌ای که والدین تصویر بچه را در رحم می‌بینند، دختران را ظریف‌تر، وابسته‌تر، احساسی‌تر، آرام‌تر و حساس‌تر می‌بینند تا پسران.

در رابطه با تفاوت‌های جنسی و رفتار انحرافی، لومبروزو اذعان می‌دارد که زنان در مقایسه با مردان فاقد حساسیت هستند. وی همچنین دریافت که زنان بیشتر حالت بچگی دارند و از نظر اخلاقی ناقص‌ترند. به اعتقاد وی زنان در مقایسه با مردان بیشتر احساسی^۱، حسود^۲، انتقام‌جو^۳ و منفعل^۴ هستند. او مدعی است که به صورت عادی این ویژگیها با روحیه مادر بودن متعادل شده و نداشتن تعصب شدید و هوش پایین آنها موجب کاهش رفتار انحرافی آنها می‌شود. اما در برخی از زنان روحیه مادر بودن به عنوان

1- Sensitive

2- Jealous

3- Vengeful

4- Passive

عامل خنثی‌کننده وجود نداشته و چنین ویژگی‌هایی زنان را به سوی رفتار انحرافی سوق می‌دهد. به اعتقاد او تمایلات ذاتی قساوت و ظلم چنین زنانی به صورت ذاتی به مراتب وحشتناک‌تر از مردان است. عوامل زیستی بر روی شدت شمول زنان در رفتار انحرافی نیز اثر می‌گذارد (۱). زیگموند فروید تبیین دیگری در مورد رابطه بین تفاوت‌های جنسی و رفتار انحرافی با رویکرد زیستی و روان‌شناختی ارائه داده است. فروید اذعان می‌دارد که زنان گرایش طبیعی به حسادت نسبت به سلطه مردان در جامعه به علت تفاوت‌های ذاتی آنها با مردان دارند. او مدعی است که تفاوت‌های ذاتی میان مردان و زنان می‌تواند منجر به خلق مشکلات رفتاری برای زنان شود. همجنس‌گرایی به‌عنوان مثالی از رفتار انحرافی، نمونه‌ای از مشکلات رفتاری زنان به‌شمار می‌آید. نظریه روانکاوانه فروید جنسیت را به‌عنوان یک نظام از روابط قدرت در جامعه انکار می‌نماید. فروید موقعیت نسبتاً قدرتمند مردان در دنیا را امری بدیهی دانسته تا نمونه‌های گوناگونی از سلطه مردان نظیر «خشونت خانگی»^۱ و «کودک‌آزاری»^۲ را تحلیل نماید. به‌طور کلی، روان‌شناسی ماهیتاً از زمینه‌های سیاسی و اجتماعی جنسیت غفلت نموده است.

توماس (۱۹۰۷) در کتاب جنس و جامعه^۳ به تفاوت‌های جنسی و رفتار انحرافی با توجه به تفاوت‌های زیستی زنان و مردان پرداخته است. به عقیده توماس زنان ساختار بدنی آنابولیک^۴ دارند و مایل‌اند که چربی بدن خود را انباشته نمایند. در حالی که، مردان ساختار بدنی کاتابولیک^۵ دارند و تمایل به کاهش چربی بدن دارند. این تفاوت جنسی، زنان را منفعل‌تر و آماده‌تر از مردان برای سازش با فشارهای عصبی می‌نماید. به عقیده توماس طبیعت ذاتی مردان، قهرمان و جنایتکار شدن است، در حالی که زنان باید مقید به اخلاقیات و حالات رفتاری بر اساس قوانینی که مردان تعیین می‌کنند باشند. در کتاب دختر ناسازگار^۶ (۱۹۲۵)، توماس اذعان می‌دارد که انحرافات زنان اساساً با نیاز به تجربه جدید و هیجان شروع می‌شود و برخی از دختران در نهایت یاد می‌گیرند که می‌توانند با استفاده از سرمایه‌ای که دارند (جنسشان) به این هدف برسند. وی اذعان می‌دارد که انحرافات جنسی در زنان طبقات پایین جامعه شیوع بیشتری دارد. او آنها را بدون

1- Domestic Violence

2- Child Abuse

3- Sex and Society

4- Anabolic

5- Katabolic

6- The Unadjusted Girls

احساس مسؤلیت اخلاقی شناخته و مشکلات سازگاری زنان را علت انحرافات اجتماعی آنها دانسته است. ابهام این بحث این نظر است که به طور کلی، هدف تحت انقیاد در آوردن زنان است و منبع آن، مردان می‌باشند. به علاوه، وقایع رسمی و قانونی، در مقایسه با آنچه که واقعاً در زندگی روزمره رخ می‌دهد، همیشه شاخص‌های صحیحی نیست و در بسیاری از موارد نبودن شواهد تجربی برای چنین ادعایی نظریه‌توماس را خدشه‌دار می‌سازد. گیلیگان (۱۹۷۷) به این نظر توماس در مورد عدم مسؤلیت اخلاقی زنان حمله نموده است. وی بحث کرده است که رشد اخلاقیات بر اساس مراحل است که در بین گروه‌های جنسی روی می‌دهد. او بحث می‌کند که زنان در مورد مسائل اخلاقی با صدایی متفاوت که تأثیر خیلی زیادی دارد صحبت می‌کنند. او فرض می‌کند که در اتخاذ تصمیمات اخلاقی، مردان توجه بیشتری به قوانین و مقررات دارند، در حالی که زنان توجه بیشتری به مدارا کردن با مردان نشان می‌دهند تا قوانین و مقررات. اما این نظر که زنان توجه بیشتری به جنبه‌های اخلاقی نشان می‌دهند، حداقل به طور غیرمستقیم در یافته‌هایی که زنان امتیازات بیشتری در همدلی و پرورش کسب کرده‌اند، حمایت شده است که گویای تمایلی است که بر نقش سنتی مادر و مراقبت‌کننده بچه تأکید می‌کند. همچنین، گیلیگان (۱۹۸۲) در تحقیق خود نشان داد که زنان نوعاً از نظر فیزیکی کمتر پرخاشگر هستند و پرخاشگری با روحیات مردان بیشتر همراه بوده است.

شواهد مربوط به رابطه رفتار انحرافی (پرخاشگری) با ویژگی‌های متفاوت هورمونی مردان و زنان از مطالعاتی است که عموماً بر روی حیوانات انجام شده است و به سختی می‌توان نتایج این تحقیقات را به نمونه‌های انسانی تعمیم داد. جایی که این آزمایشها در مورد انسان انجام گرفته یافته‌های متناقضی به دست آمده است. برای مثال، پرسکی و همکارانش (۱۹۷۱) همبستگی معنی‌داری بین پرخاشگری و احساسات خصمانه (اندازه‌گیری شده از طریق چند آزمون روان‌شناختی) و سطوح هورمونی مردانگی (تستسترون) در یک نمونه از مردان جوان پیدا کردند. همچنین، کلینگ (۱۹۷۵) با استفاده از نمونه‌هایی از زندانیان دریافت که پرخاشگرترین مردان بالاترین سطوح هورمونی مردانگی (تستسترون) را داشتند. با این حال، در چندین مطالعه دیگری که بر روی زندانیان انجام شد، هیچ ارتباطی بین پرخاشگری و سطوح هورمونی

مردانگی نیافتند (6, 3). مطالعات زیادی به موارد غیرعادی برخورد نموده است، جایی که نتایجی در جهت مخالف با نقش هورمون‌های جنسی حاصل گردیده و شواهدی متناقض با شواهد قبل به دست آمده است. علی‌رغم اینکه قابلیت ارثی بودن انحرافات اجتماعی از طریق هیچ ابزار مطمئنی آشکار نشده است، ولی تبیین‌های زیستی-اجتماعی بر این باور است که جوامع صنعتی معاصر از تکامل جوامع شکارچی به وجود آمده که در آن مردان به شکار می‌پردازند و زنان در محیط بسته منزل به پرستاری کودکان اشتغال دارند. هیجان و ماجراجویی که در رفتار مردان دیده می‌شود در ماهیت شکار وجود دارد و از طریق ژن‌ها به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود. مردان استعداد ستیزه‌جویی و فرمانروایی را که موجب می‌گردد تا آنها بتوانند در ساخت سلسله‌مراتبی در بالاترین مکان قرار گیرند منتقل می‌سازند.

جاه‌طلبی، بی‌رحمی، جرایم خشونت‌آمیز و تجاوز جنسی مردان نوعی سازگار بقاست (4). این عقاید انتقاد شدید فمینیست‌ها را برانگیخته است. آنها بر این باورند که هرگز نمی‌توان پدیده‌های اجتماعی پیچیده را به سازوکارهای زیست‌شناختی تقلیل داد.

تبیین‌های فرهنگی و اجتماعی

تبیین‌های فرهنگی و اجتماعی درباره تفاوت‌های جنسی و رفتار انحرافی بر این فرض استوار است که فرهنگ منبع اصلی بروز چنین تفاوت‌هایی است. به این ترتیب که رفتار افراد از طریق فرایندهای اجتماعی جهت انطباق با انتظاراتی که از هر جنس می‌رود، شکل می‌گیرد. بنابراین تفاوت‌های جنسی را می‌توان از طریق دستکاری فرایندهای اجتماعی ایجاد کرد. به عبارت دیگر، تفاوت‌های جنسی نتیجه سازگاریهای متفاوت در روبه‌رو شدن با مشکلات در طول تاریخ است. مطالعات انجام شده میان ۵۰ ملیت مختلف نشان داد که تقسیم کار جنسی در شکل‌گیری تفاوت‌های جنسی و مستعد نمودن مردان به ارتکاب رفتار انحرافی نسبت به زنان نقش مؤثرتری داشته است (15). از آغاز پیدایش زندگی اجتماعی، انسان دریافت که تقسیم وظایف، لازمه زندگی و کارآمد ساختن فعالیت‌های انسانی است. بنابراین، مردان برای تهیه مواد غذایی موظف به شکار حیوانات شدند و زنان به نگهداری فرزندان پرداختند. با گذشت زمان، تقسیم کار

جنسی به صورت امری بدیهی درآمد و به تبع آن تمایزات جنسی قانونی گردید. اگر نگهداری فرزندان به‌عنوان یکی از مسؤولیتهای اصلی زنان در جامعه تعریف و نهادینه گردد، این پیشداوری^۱ نسبت به زنان پدید می‌آید که زنان موجوداتی مهربان، عاطفی، باثربیت، نجیب، ملایم، رام، صبور، همدرد، دلسوز، شفیق و غمخوار هستند و یا می‌توانند چنین ویژگیهایی را داشته باشند. در مقابل، اگر مردان به‌عنوان شکارچیان و مردان جنگی تعریف شوند و این وظایف در جامعه نهادینه شود، این باور در جامعه شکل می‌گیرد که مردان موجوداتی پرخاشگر، خشن، گستاخ، ماجراجو، دلیر، جدی، فعال، بانفوذ و مستقل هستند، یا می‌توانند چنین باشند. چنین پیشداوری و تفکر قالبی^۲ نسبت به مردان و زنان موجب شکل‌گیری اندیشه‌ای گردید که بر اساس آن انتظارات اجتماعی از زنان و مردان متفاوت باشد. از زنان انتظار می‌رود که مطیع و منظم باشند و به آنها اجازه انتخاب آزادانه مسؤولیتهای شغلی و قدرت اجتماعی در بیرون از خانه و خانواده داده نمی‌شود. کاوان و فردیناند چنین اذعان می‌دارند که احتمال کمی وجود دارد که به زنان مسؤولیت شغلی خاصی داده شود که قدرت اجتماعی برابر با مردان داشته باشند. به اعتقاد آنها برخی از انحرافات اجتماعی زنان، نظیر سقط جنین غیرقانونی و زنا، واکنشی علیه نابرابری‌های اجتماعی است که به زنان تحمیل شده است (18).

تبیین‌های فرهنگی و اجتماعی، با انکار «جبریت زیست‌شناختی»^۳ در تبیین رفتار انحرافی زنان و مردان اذعان می‌دارند که امتیازات جسمی که مردان بر زنان دارند به آنها اجازه و این امکان را می‌دهد که زنان را مورد تهدید قرار دهند و به‌منظور دستیابی به تسلط بر زنان به خشونت‌های خانوادگی متوسل شوند. چنین خشونت‌ها و تعدی‌هایی ممکن است به اشکالی از رفتار انحرافی مردان چون «تنبیه زنان»^۴ بدرفتاری با بچه‌ها،^۵ و سوءاستفاده‌های جنسی^۶ منجر شود. بیشتر قوانینی که در نهادهای رسمی مانند پلیس و دادگاهها اجرا می‌شود به این نهادها اجازه می‌دهد که از این قوانین علیه حقوق زنان استفاده نمایند. به‌عنوان مثال، در برخی از کشورهای سرمایه‌داری مردانی که مرتکب

1- Prejudice

2- Stereotype

3- Biological Determinism

4- Wife Bashing

5- Child Abuse

6- Sexual Harassment

زنا می‌شوند به‌عنوان بیماران روانی شناخته می‌شوند تا مجرم، زیرا حمله جنسی در مورد مردان به‌عنوان یک بیماری تعریف شده است تا جرم. در حالی که در مورد زنان این عمل به‌عنوان یک انحراف اجتماعی تعریف می‌شود. یکی از مهمترین دلایلی که برای تبعیض وجود دارد آن است که در جوامع مبتنی بر مردسالاری رفتار انحرافی زنان فقط می‌تواند چنین توجیه شود که این انحراف ناشی از ناتوانی مرد در تسلط بر همسرش می‌باشد (19).

هاگان (۱۹۹۴) میزان متفاوت آزادی پسرها و دخترها در خانواده را یکی از عوامل اساسی در متفاوت بودن میزان انحرافات اجتماعی دو جنس دانسته است. به اعتقاد وی جنس مذکر برای منحرف شدن از جنس مؤنث آزادتر است. کمبود نظارت در خانواده به جوانان اجازه می‌دهد که مرتکب رفتار انحرافی شوند. مادرها اولین نمایندگان جامعه‌پذیر کردن کودکان خود، به‌ویژه دخترها در موقعیت خانواده می‌باشند. نتایج تحقیقات هاگان و همکارانش (۱۹۸۵) در تحقیقی که بر روی نمونه‌ای از ۴۸۵ دانش‌آموز دبیرستانهای کانادا انجام دادند نشان داد که تفاوت در میزان جرم و بزهکاری بین جنس مذکر و مؤنث در خانواده‌های تحت سرپرستی کارمندان بیشتر از همه مشاغل بود. از نتایج دیگر این تحقیق این بود که مادرها به‌عنوان مهره‌های اصلی مراقبت در منزل به‌ویژه برای دخترها شناخته شدند. به‌علاوه، آنها نتیجه گرفتند که جوانان مذکر در قشر کارمندان بزهکارترین (و بزهکارتر از جنس مؤنث) می‌باشند، زیرا آنها کمتر از جانب مادرهایشان مراقبت می‌شوند و احتمالاً کمتر خطر مجازات شدن را به‌عنوان یک تهدید تصور می‌کنند.

لوربر (۱۹۹۴) یکی از روان‌شناسان اجتماعی است که روی ابعاد اجتماعی و فرهنگی جنسیت بحث می‌کند و معتقد است که جنسیت می‌تواند از طریق اجتماعی شدن مناسب تغییر یابد. پاسخ‌های فرهنگ به جنسیت با این تقابل نشان داده شده است که واقعاً زنها و مردها به‌طور متفاوتی اجتماعی می‌شوند و تفاوت‌هایی در رفتار مردها و زنها دیده می‌شود. بنابراین، فرض می‌شود که تعهدات و تأثیرات فرهنگ روی جنسیت، علی‌رغم پیشرفت به طرف حقوق قانونی مساوی و رفتار مساوی زنها و مردها، به تدریج برای سازگاری با تفکرات قالبی مختلف درباره زنها و مردها و پذیرش افکار مختلف،

اجتماعی شده‌اند. تبیین‌های فرهنگی- اجتماعی بر فرآیند جامعه‌پذیری و نقش‌های جنسی در تفاوت‌های موجود در میزان انحرافات اجتماعی زنان و مردان تأکید می‌نمایند. از اوان کودکی به پسران معمولاً اسباب‌بازی‌هایی می‌دهند تا مهارت‌های خاص وی را افزایش دهد، در حالی که به دختران اسباب‌بازی‌های خانگی و عروسک‌هایی داده می‌شود تا آنها را با فرهنگ خانه‌داری آشنا نمایند و مادر و دیگر زنان را که به امور خانه و نگهداری از کودکان مشغول هستند الگوی خود قرار دهند. نتیجه این نوع جامعه‌پذیری و نقش‌های جنسی آن است که بینش مراقبتی و رفتارهای خانوادگی والدین در برابر رفتار پرخاشگرانه و خشن دخترها واکنش نشان می‌دهد و تحمل نمی‌کند، در حالی که اجازه رفتار پرخاشگرانه را به پسران می‌دهد. این نوع تبیین می‌تواند میزان پایین جرایم زنان را در مقایسه با مردان توجیه نماید. نقش‌های جنسی از طریق فرایند جامعه‌پذیری آموخته می‌شود که ممکن است با تحمیل و اجبار شریک زندگی در رابطه باشد. مردان می‌آموزند که پرخاشگر و سلطه‌گر باشند، در حالی که زنان در فرآیند جامعه‌پذیری با نقش‌های جنسی بدون خشونت سازگار شده و منفعل بودن و تابع و تسلیم و فروتن بودن را می‌آموزند. مصادیق انحرافات اجتماعی مردان در رابطه با جامعه‌پذیری توأم با آموزش پرخاشگری را می‌توان در اشکال «اوباشیگری مردان در فوتبال»،^۱ خشونت خانگی، تجاوز جنسی و دیگر جرایم خشونت‌آمیز مشاهده نمود.

بحث و نتیجه‌گیری

علی‌رغم اینکه روان‌شناسان اجتماعی به تفاوت‌های زیستی و روانی مردها و زنها در رابطه با گرایش متفاوت آنها به ارتکاب رفتار انحرافی توجه نموده‌اند، آنها بر شیوه‌های متفاوت جامعه‌پذیری دو جنس و نقش‌های متمایز جنسی آنها در شکل‌گیری و تبیین رفتار انحرافیشان تأکید بیشتری داشته‌اند. تصور کنید که شما وارد جایی شده‌اید که ۲۰ دختر و پسر ۳-۵ ساله در حال بازی هستند و دو معلم از آنها مراقبت می‌کنند. علاقه‌مندید که شاهد چه انواعی از رفتارهای اجتماعی باشید؟ اول، بسیاری از بچه‌ها با

همجنسان خود بازی می‌کنند. اگر معلمان تلاش کنند که بچه‌ها را با غیر همجنسان خود بازی دهند، بچه‌ها مقاومت زیادی از خود نشان می‌دهند و تمایل دارند که به اعضای گروه خود بپیوندند. وقتی معلمان اصرار دارند که گروه‌های جنسی را با هم ترکیب کنند، پسرها بیشتر منابع و امکانات بازی را به خود اختصاص می‌دهند. دخترها حرف‌شنوی بیشتر داشته و تمایل به روابط اجتماعی و «خوب بودن» دارند، در حالی که پسرها تضاد بیشتر و حرف‌شنوی کمتری دارند و متخلف‌تر هستند. دخترها به سادگی تلاش بیشتری برای پایین آوردن خشم و تضاد در خود و ملایم شدن می‌کنند. هویت جنسی مادرزادی نیست و به‌طور اکتسابی حاصل می‌شود. رفتار مناسب جنسی اغلب به‌طور مستقیم و غیرمستقیم از طرف والدین، معلمان و گروه‌های همسن مورد تشویق قرار می‌گیرد. رفتارها، اعم از رفتارهای بهنجار و نابهنجار با طبقه‌بندی برجسب‌های دختر و پسر ارتباط دارند و کودکان این اندیشه را توسعه می‌دهند که به‌طور کلی حیطه‌هایی از رفتار وجود دارند که بر جنس آنها مناسب به نظر می‌رسند. علاوه بر این، کودکان یک منبع غنی از نمونه‌های نمادین در برنامه‌های تلویزیون، تبلیغات، فیلمها، کتابها در اختیار دارند، که در آن زنان و مردان به صورت کلیشه‌ای به تصویر کشیده می‌شوند. اغلب مطالعات نشان می‌دهد که بازیگران مذکر در کتابها و بر روی صفحه تلویزیون در نقش‌های جنایی و غیرجنایی بیشتر از بازیگران مؤنث هستند و به‌عنوان موجودات فعال‌تر به تصویر کشیده می‌شوند.

مکوبای (۱۹۹۰) بحث می‌کند که این تفاوت‌های جنسی، در درجه اول اجتماعی هستند، به این صورت که در روابط اجتماعی خود را نشان می‌دهند. فقط زمانی که دخترها و پسرها از نظر اجتماعی با یکدیگر در تعامل هستند، الگوی رفتاری آنها ظاهر می‌شود. در صورتی که پسرها و دخترها از یکدیگر مجزا شوند، چنین الگوهایی پوشیده می‌ماند. برای مثال، دختر جوانی که هنگام بازی با دیگر دخترها فعال است، هنگامی که با پسرها بازی می‌کند، حالت انفعالی به خود می‌گیرد و در گوشه‌ای می‌ایستد. بی‌ارادگی وی می‌تواند در ارتباط با ویژگیهای همکاران و روابط اجتماعی‌اش درک شود. بخشی از این تفاوت‌های جنسی بازتابی از قدرت اجتماعی برای تأثیرگذاری روی رفتار از طریق تفکرهای قالبی است. البته، تمایز در رفتار دو جنس در فرهنگها و زمانهای مختلف

متفاوت است، اما این یافته، نسبتاً ثابت است که تأثیر جامعه بر نقش‌های جنسی در اوایل زندگی بسیار مشهودتر است.

نتیجه اینکه مردها و زنها با ویژگیهای باهوش و کم‌هوش، اعتماد به نفس قوی و ضعیف و آمادگی بیشتر برای ارتکاب بیشتر رفتار انحرافی و انحراف اجتماعی کمتر، متولد نمی‌شوند، بلکه همان طور که آنها بزرگ می‌شوند در فرایند جامعه‌پذیری و ایفای نقش‌های اجتماعی متفاوت، ویژگیهایی را از فرهنگهای خاص می‌آموزند. رفتار انحرافی در میان زنان با ارزشهای فرهنگی و نقش‌های اجتماعی ارتباط دارد، به علاوه، این رفتارها تحت تأثیر طبقه اجتماعی و زمینه‌های قومی نیز می‌باشد. برای مثال، انتظارات اجتماعی والدین طبقات پایین جامعه در مقایسه با طبقه متوسط از دختران خود، در رابطه با هم‌نوایی اخلاقی و جنسی، بیشتر است. چنین انتظاراتی توأم با تبعیض بین فرزندان پسر و دختر، ممکن است به خلق تضادهایی میان دختران با والدینشان، به خصوص در طبقات پایین جامعه بینجامد که نتیجه آن گرایش دختران نوجوان به سمت بزهکاری نظیر فرار از خانه می‌باشد.

در تأیید تأثیر مؤلفه‌های فرهنگی و شیوه‌های جامعه‌پذیری و نقش‌های جنسی بر رفتار انحرافی، می‌توان به شواهدی از افزایش مشارکت زنها در رفتار جنایی طی دهه هفتاد میلادی اشاره نمود. محققان رشد فزاینده جرایم زنها طی دهه هفتاد را به آزادی عمومی آنها از رسوم خانوادگی و مشارکت فزاینده آنها در بازار کار نسبت داده‌اند (11, 2). آنها معتقدند که آزادی زنها در توسعه توانمندی‌هایشان به منظور تحقق اهدافشان در زندگی، آنها را به‌طور همزمان در معرض ناکامیها و فشارهای زندگی نیز قرار می‌دهد که در گذشته چنین مشکلاتی را بیشتر مردها تجربه کرده‌اند. چنین تحولاتی زنها را در معرض فرصتهایی برای ارتکاب جرایم، به‌ویژه جرایم مالی قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد که در حال حاضر شمول زنان در رفتار جنایی به مراتب بیشتر از حدی است که به‌طور رسمی تخمین زده می‌شود، زیرا بسیاری از جرایم زنان اساساً ماهیت پنهانی دارد و طبیعتاً در خفا انجام می‌شود. در بسیاری از موارد، رفتار جنایی زنان، نظیر سقط جنین غیرقانونی، واقعاً خصوصی و محرمانه است. به علاوه در جرایمی نظیر تخلفات مالی، زنان نقش همدستان و معاونان مردان را بازی می‌کنند. برخی از جرایم زنان نظیر

«مسموم کردن»^۱ در بین زنان ممکن است مشمول تحمل و کتمان چنین خشونت‌ها و آزارهایی از طرف آنان گردد. ارتباط بین آزادی زنها و افزایش میزان جرایم در میان آنها در جوامع صنعتی آشکارتر خواهد بود. جنبش‌های اجتماعی و سیاسی در این جوامع تا آنجا توسعه یافته است که این جنبش‌ها تمایزات مرسوم بین نقش‌های مردانه و زنانه را محو نموده است. مسائل سیاسی حتی روی چگونگی گزارش تفاوت‌های جنسی تأثیرگذار است. تمایل اصلی گروه‌های طرفدار برابری دو جنس بحث روی حداقل تفاوت‌های جنسی است. آنها معتقدند که باید در مورد زنها تغییر نگرش به وجود آید و زنها باید در شخصیت، تمایلات رفتاری و توانایی‌های ذهنی، مساوی مردها تلقی شوند.

منابع

- ۱- احمدی، حبیب. نظریه‌های انحرافات اجتماعی، انتشارات زر، شیراز، ۱۳۷۷.
- 2- Adler, F. (1955). *Sisters in Crime*. New York: Mcgrow-Hill.
- 3- Archer, J., and B. B. Lloyd, (1985). *Sex and Gender*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 4- Burr, V. (1999). *Gender and Social Psychology*. London and New York: Routledge.
- 5- Cavan, R. S. and T. N. Ferdinand. (1975). *Juvenile Delinquency*. (3rd ed.) edition, Philadelphia: Lippincott.
- 6- Fausto-Sterling, A. (1985). *Myths of Gender: Biological Theories about Men and Women*. New York: Basic Books.
- 7- Gilligan, C. (1977). "In a Different Voice: Women's Conception of the Self and Morality", *Harvard Educational Review*. 47.
- 8- Gilligan, C. (1982). *In a Different Voice*. Cambridge. M. A: Harvard University Press.
- 9- Hagan, J. (1994). *Crime and Disrepute*. U.S.A: Pine Forge Press.

- 10- Hagan, J., A. R., Gillis, and J. Simpson (1985). "*The Class Ctructure of Gender and Delinquency: Toward a Power Control Theory of Common Delinquent Behavior*", *American Journal of Sociology*. 90.
- 11- Klein, D. (1979). "*The Etiology of Female Crime*", in F. Adler, and R. J. Simon (eds), *The Criminology of Deviant Women*. Boston: Houghton Mifflin.
- 12- Kling, A. (1975). "*Testosterone and Aggressive Behavior in Men and Nonhuman Primates*", in B. Eleftheriori and R. Spot (eds), *Hormonal Correlates of Behaviour*. New York: Plenum.
- 13- Lorber, J. (1994). *Paradoxes of Gender*. New Haven, CT: Yale University Press.
- 14- Maccoby, E. E. (1990). "*Gender and Relationships: A Developmental Account*", *American Psychologist*. 45.
- 15- Moghaddam, F. M. (1998). *Social Psychology: Exploring Universals Across Cultures*. New York: W. H. Freeman and Company.
- 16- Persk, H., K. D. Smith, and G. K. Basu, (1971). "*Relations of Psychological Measures of Aggression and Hostility to Testosteron Production in Man*", *Psychosomatic Medicine*. 33.
- 17- Reid, S. T. (2000). *Crime and Criminology*. NemYork: Mc-Graw Hill.
- 18- Shoemaker, D. J. (1990). *Theories of Delinquency*. NewYork: Oxford University Press.
- 19- Singer, S. I. and M. Levine, (1988). "*Power-Control Theory, Gender and Delinquency: A Replication With Additional Evidence of the Effects of Peers*", *Crimminology*. 26.
- 20- Thomas, W. I. (1907). *Sex and Society*. Chicago: University of Chicago Press.
- 21- Thomas, W. I. (1925). *The Unadjusted Girls*. Boston: Little Brwn.